



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۳/ اسفند/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: مفاهیم

موضوع جزئی: تنبیه دوم: تعدد شرط و وحدت جزاء - بررسی راه حل محقق نایینی - مصادف با: ۱۹ رجب ۱۴۴۲

اشکال بعضی از بزرگان به محقق نایینی و بررسی آن - راه حل امام خمینی

جلسه: ۹۴

سال دوازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در بحث از قضایای شرطیه‌ای که جزاء در آنها واحد است و شرط متعدد است، عرض کردیم یک تعارضی بنا بر قول به مفهوم پیش می‌آید که بزرگان در صدد حل این تعارض برآمدند. سخن محقق خراسانی را در این مقام بیان کردیم و اشکالاتی که نسبت به احتمالات چهارگانه مطرح شده را متعرض شدیم و بررسی کردیم.

بررسی راه حل محقق نایینی

محقق نایینی نیز راه حلی برای این تعارض ذکر کرده، دیروز نظر محقق نایینی را بیان کردیم. محصل نظر محقق نایینی این است که امر دایر بین رفع ید از دو اطلاق است: یکی اطلاق شرط که مقابل عطف به «او» می‌باشد و یکی نیز اطلاق مقابل عطف به «واو» و چون هیچ یک از این دو نسبت به دیگری ترجیحی ندارد، لذا هر دو اطلاق از حجیت ساقط می‌شود و با رجوع به اصل عملی رفع ید می‌شود از اطلاق مقابل عطف به «واو». نتیجه این راه حل این است که در مثل «إذا خفی الاذان فقصر» و «إذا خفی الجدران فقصر» باید بگوییم مقصود این است «إذا خفی الاذان و الجدران فقصر»؛ به عبارت دیگر هر دو شرط به عنوان جزء العله در ترتب جزاء مؤثر هستند. این در واقع همان وجه سومی است که محقق خراسانی ذکر کردند. البته ایشان وجه سوم را نپذیرفت و عمدتاً نیز شاید بر این مبنا که عرف مساعد با این وجه نیست. ایشان توضیحی ندادند، ولی وقتی آن دو احتمال دیگر، یکی را منطبق بر عرف و دیگری را منطبق بر عقل می‌دانند، معنایش این است که دو وجه دیگر نه پشتوانه‌ای از عرف دارد و نه دلیل عقل آن را تأیید می‌کند.

بنابراین کانه محقق خراسانی وجه سوم را به این جهت رد کرد که وجه سوم یک جمع تبرعی است، جمعی است که از عرف هیچ دلیل و شاهی بر آن نیست. ما به چه دلیل بگوییم نتیجه این دو جمله شرطیه این است که هر یک از اینها به عنوان جزئی از علت، که مؤثر در ترتب جزائند.

محقق نایینی نیز همین وجه را در این کلامشان تقویت کردند، بنابراین همان اشکالی که به وجه سوم در کلام محقق خراسانی ایراد کردیم و گفتیم، همان اشکال اینجا نیز به محقق نایینی وارد است. یعنی در واقع این جمع و راهی که ایشان پیشنهاد کرده یک جمع تبرعی است، به چه دلیل ما این دو جمله را به این معنا بدانیم که هر یک از این دو شرط یک قسمت از علت و جوب قصر را بیان می‌کند؟ لذا همان اشکال نیز به محقق نایینی نیز وارد است.

اشکال بعضی از بزرگان به محقق نایینی

محقق نایینی بین دو چیز خلط کرده و آن دو چیز عبارت است از منشاء تعارض و مورد تعارض. مورد تعارض عبارت است از مفهوم هر یک از دو قضیه و منطوق دیگری، تعارض بین مفهوم یک قضیه و منطوق قضیه دیگر است، لکن آنچه موجب و منشاء این تعارض شده، دو منطوق هستند، یعنی خود «اذا خفی الاذان فقصر» و «اذا خفی الجدران فقصر» باعث شدند که بین مفهوم یکی و منطوق دیگری تعارض پیش بیاید و اگر بخواهیم راهی برای جمع دلالتی بین دو دلیل متعارض ارائه دهیم، جمع دلالتی باید مورد تعارض را بر طرف کند نه منشاء تعارض را؛ جمع دلالتی باید در مورد تعارض تصرف کند و ظهور آنها را به نحوی تبیین کند که این تعارض بر طرف شود. مورد تعارض مفهوم یکی از دو قضیه و منطوق قضیه دیگر است. درست است (البته ایشان در ذیل کلامشان این را فرموده) بین اطلاق هر یک از این دو شرط و اطلاق دیگری تعارض است، اطلاق مقابل عطف به «واو» با اطلاق مقابل عطف به «او» با همدیگر سازگاری ندارند، ولی این باعث شده که بین مفهوم یکی و منطوق دیگری تعارض پیش بیاید، لذا تعارض بین خود این دو اطلاق نیست، این دو اطلاق هر کدام اقتضا می‌کند که شرط مؤثر در جزاء و استقلال در تأثیر داشته باشد، خفاء الاذان استقلال در وجوب قصر داشته باشد، خفاء الجدران نیز استقلال در وجوب قصر داشته باشد، لکن هر کدام از این دو اطلاق نشان می‌دهد که شرط در هر یک مستقلاً موجب تأثیر می‌شود، در حالیکه فی نفسه بین اینها تعارضی نیست، بین علیت منحصره خفاء الاذان و علیت منحصره خفاء الجدران، تعارضی نیست، ولی این موجب می‌شود که مفهوم اولی با منطوق دومی و بالعکس تعارض پیدا کند. جمع دلالتی باید ناظر به مورد تعارض باشد، هر جمع دلالتی باید در صدد حل مورد تعارض باشد، کاری به منشاء تعارض ندارد، و اینجا این راه حل در واقع ناظر به مورد تعارض نیست، بلکه به منشاء تعارض پرداخته است. این اشکالی است که صاحب منتفی الاصول به محقق نایینی کرده است.^۱

بررسی اشکال بعضی از بزرگان

خود اینکه تعارض بین این دو منطوق است یا بین منطوق یکی و مفهوم دیگری جای بحث دارد. بعضی از بزرگان از جمله امام خمینی که نظرشان را به زودی بیان خواهیم کرد معتقدند که تعارض، اولاً و بالذات بین منطوقین است و ثانیاً و بالعرض بین منطوق یکی و مفهوم دیگری است. شاید حق هم با امام خمینی باشد، اینکه ایشان می‌گویند مورد تعارض بین منطوق یکی و مفهوم دیگری است، این خودش اول کلام است. محقق خراسانی در وجه اول این را فرمود که ما تعارض را بین مفهوم یکی و منطوق دیگری قرار دهیم. بر اساس آن احتمال و آن وجه، ایشان فرمود: ما اطلاق مفهوم هر کدام را به منطوق دیگری مقید می‌کنیم، ما اشکال آن وجه و احتمال را گفتیم که اساساً اطلاق مفهوم جدا از اطلاق منطوق نیست، بلکه تابعی از آن محسوب می‌شود، اصل منطوق است. بنابراین اینکه ایشان می‌فرمایند: جمع دلالتی باید ناظر به مورد تعارض باشد و این وجه و راهی که محقق نایینی گفتند ناظر به مورد تعارض نیست، بلکه درباره منشاء تعارض سخن گفته، محل تأمل است؛ چه بسا همانطور که امام خمینی گفتند، اساساً تعارض اولاً و بالذات بین منطوقین است و تعارض بین منطوقین است که موجب تعارض بین منطوق یکی و مفهوم دیگری می‌شود، حال توضیح خواهیم داد که بنا بر علیت منحصره، اگر گفتیم شرط استقلال در تأثیر دارد، مقتضای منطوق قضیه اول این است که این شرط استقلال در تأثیر دارد و علت منحصره جزاء می‌شود؛ مقتضای منطوق قضیه دوم این است که آن شرط علیت منحصره برای جزاء دارد و تنها

^۱ منتفی الاصول، ج ۳، ص ۲۴۹.

مؤثر در ترتب جزاء، آن شرط است؛ همین دو قضیه با هم سازگاری ندارند، بین علیت منحصره این شرط و علیت منحصره آن شرط نسبت به جزاء تعارض وجود دارد، نه اینکه این مورد تعارض نباشد، این خودش مورد تعارض است و البته موجب می‌شود که تعارض سرایت کند و در ناحیه مفهوم نیز این تعارض پیش بیاید. لذا به نظر می‌رسد اشکال بعضی از بزرگان به محقق نایینی وارد نیست. عمده این است که راه ایشان یک راهی نیست که عرف آن را تایید کند، لذا یک جمع تبرعی است، جمعی است که شاهد و قرینه از عرف ندارد.

راه حل امام خمینی

امام خمینی برای این تعارض نیز یک راه حلی ارائه دادند. ایشان در دو مرحله این بحث را مطرح کردند.

مرحله اول

در مرحله اول بحث این است که اساسا تعارض بین چه چیزی با چه چیزی است؟ در مثل «إذا خفی الاذان فقصر» و «إذا خفی الجدران فقصر» بنا بر اینکه قائل به ثبوت مفهوم شویم و علیت منحصره ثابت شود، بین چه و چه تعارض وجود دارد؟ آیا تعارض اساسا به مفهوم مرتبط است یا منطوق؟ یعنی تعارض بین این دو منطوق است اولاً و بالذات و این باعث می‌شود به مفهوم سرایت کند یا اینکه اساسا بین مفهوم یکی و منطوق دیگری است؟ ایشان ادعا می‌کنند که بنا بر جمیع مبانی که شرط را علت منحصره جزاء می‌دانند و می‌خواهند مفهوم را از راه علیت منحصره ثابت کنند تعارض بین منطوقین است، اولاً و بالذات تعارض بین دو منطوق است.

در مرحله دوم امام خمینی به دنبال بیان راه حل تعارض است که بعد از آنکه معلوم شد که تعارض بین چه چیزهایی است، باید ببینیم راه حل چیست؟

ایشان می‌فرماید: به طور کلی متأخرین که قائل به مفهوم شدند و مفهوم را از راه علیت منحصره ثابت کردند، یا از راه وضع و تبادل به این مطلب قائل شدند یا از راه انصراف و یا از راه اطلاق، اطلاق نیز تارة در ادات شرط مربوط بود و اخری در شرط و ثالثه در جزاء. یعنی مجموعاً چندین راه برای اثبات علیت منحصره بیان کردند. ولی اگر بخواهیم اینها را در یک تقسیم‌بندی کلی ملاحظه کنیم سه راه می‌شود: ۱. تبادل که همان وضع است. ۲. انصراف. ۳. اطلاق. ایشان می‌گویند ما یک به یک اینها را بررسی می‌کنیم که اگر کسی علیت منحصره را از راه تبادل و وضع ثابت بداند، نتیجه‌اش تعارض بین دو منطوق است یا خیر؟ کسی که علیت منحصره را از راه انصراف استفاده کرده، تعارض را بین چه چیزهایی می‌داند؟ اگر کسی از راه اطلاق توانست علیت منحصره را ثابت کند نتیجه‌اش این است که تعارض بین دو منطوق است یا تعارض به مفهوم مربوط می‌شود؟ ایشان معتقد است بنا بر هر سه مبنا تعارض به منطوق مربوط می‌شود.

۱. اگر بگوییم علیت منحصره از راه تبادل قابل استفاده است، زیرا واضح وضع کرده ادات شرط را برای افاده علیت منحصره، معنای «إذا خفی الاذان فقصر» این است که «العلة المنحصرة لوجوب القصر هو خفاء الاذان» وقتی می‌گوییم: ادات شرط برای افاده علیت منحصره وضع شده، یعنی در واقع شما به جای حرف شرط می‌توانید علت منحصره بگذارید. وقتی گفته می‌شود: «إذا خفی الجدران فقصر» معنایش این است که به جای «إذا» می‌توانید علت منحصره بگذارید و بگویید «العلة المنحصرة لوجوب القصر هو خفاء الجدران». شما این دو جمله را در نظر بگیرید، «العلة المنحصرة لوجوب القصر هو خفاء الاذان» جمله بعدی هم این می‌شود «العلة

المنحصره لوجوب القصر خفاء الجدران»، خود این دو جمله با هم تعارض دارند، زیرا معنای علیت منحصره یعنی اینکه این علیت دارد و لا غیر، علت دیگری در کار نیست، این استقلال در تأثیر دارد. معنای جمله دوم نیز همین است، اگر معنای هر یک از این دو جمله این است که تنها علت تحقق وجوب قصر خفاء الاذان است، این با آن جمله دیگر که تنها علت وجوب قصر خفاء الجدران است با هم تعارض دارند، اینجا تعارض بین چیست؟ بین دو منطوق است اصلا کاری به مفهوم نداریم. بله اینکه این تعارض نهایتا منجر به تعارض در مفهوم می‌شود و تعارض تسری پیدا می‌کند به مفهوم ما نیز آن را قبول داریم.

۲. اگر قائل شویم که علیت منحصره از راه انصراف به دست آمده، طبیعتا معنای این سخن این است که جمله «اذا خفی الاذان فقصر» با اینکه اطلاق دارد، ولی انصراف پیدا می‌کند به علیت منحصره خفاء الاذان برای وجوب قصر، در جمله دوم نیز معنا این می‌شود «خفاء الجدران علة منحصره لوجوب القصر» اگر ما قائل به انصراف شویم، تعارض مربوط به منطوق است یا مفهوم؟ اینجا نیز واضح است که تعارض بین منطوقین است، بین دو منطوق است.

۳. کذلک بنا بر استفاده علیت منحصره از راه اطلاق، اعم از اطلاق ادات شرط، اطلاق خود شرط یا اطلاق جزاء. باز تعارض بین منطوقین است. اگر کسی از راه اطلاق ادات شرط علیت منحصره را استفاده کند، معنایش این است خفاء الاذان که علت منحصره وجوب قصر است، قضیه دوم نیز معنایش این است که خفاء الجدران علت منحصره وجوب قصر است. به شرح ایضا اگر علیت منحصره را از راه اطلاق شرط یا اطلاق جزاء به دست بیاوریم. در هر صورت آنچه که در آن تعارض پیش می‌آید، دو منطوق است، یعنی اولاً و بالذات تعارض بین دو منطوق این قضایا است.

بله اگر علیت منحصره را قبول نکنیم و بگوییم جمله شرطیه دلالت بر علیت منحصره نمی‌کند، طبیعتا نمی‌توانیم بگوییم تعارض بین منطوقین است، پس علی جمیع مبانی تعارض بین المنطوقین است. اولاً و بالذات تعارض بین دو منطوق است، ثانیاً و بالعرض این تعارض به مفهوم هم کشانده می‌شود، سرایت می‌کند به مفهوم.

مرحله دوم

در مرحله دوم باید ببینیم که این تعارض بین منطوقین چگونه قابل حل است؟ چه راه حلی برای تعارض بین المنطوقین وجود دارد؟

اخلاص سبب نجات

حضرت علی (ع) می‌فرماید:

«فی الإِخْلَاصِ یَکُونُ الْخَلَاصُ»؛ اخلاص موجب رهایی و نجات انسان است.

البته این جمله خیلی جای بحث دارد که چگونه اخلاص موجب خلاص و رهایی است. اینکه اخلاص در آخرت موجب خلاص و رهایی است روشن است، کسی که عملش را برای خدا انجام دهد، فقط به خاطر خدا کارش و عملش را انجام دهد، عندالله در روز قیامت مقبول و پذیرفته شده است، روشن است. یعنی نجات انسان و رهایی انسان در برزخ و قیامت از مشقات و از سختی‌ها و عذاب‌ها و هول‌ها به این است که انسان عملش را برای خدا انجام دهد. زیرا عملی که برای غیر خدا باشد به هر میزان آمیختگی با غیر خدا از ارزش و عیار آن عمل کم می‌شود. اگر انسان کاری را تماما برای غیر خدا انجام دهد، حتی ذره‌ای قصد خدا در آن نباشد این عمل حقیقتی ندارد تا بخواهد نجات بخش عامل در روز قیامت باشد. عمل غیرخالصانه یعنی عملی که برای منظوری این

کار را انجام داده، یا برای خوشایند این و آن کرده یا برای اینکه به یک موقعیتی برسد یا برای اینکه به مالی دست پیدا کند، بالاخره این عمل را انجام داده، در همین دنیا یا به آن می‌رسد یا نمی‌رسد که معمولاً بر طبق برخی دیگر از روایات اعمال غیر خالصانه در این دنیا خیلی مثمر و نتیجه بخش هم نیست، یعنی اگر بخواهد در دنیا نیز بهره‌مند شود، اگر عملش را خالص انجام دهد بیشتر بهره‌مند می‌شود. بهره‌مندی انسان از عمل خالصانه در دنیا به مراتب بیش از عمل غیر خالصانه است، زیرا خدا برکاتش را بر بنده خودش سرازیر می‌کند.

اما اینکه عمل خالصانه در دنیا موجب رهایی انسان می‌شود، در آخرت که گفتیم معلوم است، این مطلب بسیار مهمی است، البته اخلاص مراتب دارد. برای اخلاص هشت مرتبه تصویر می‌شود، یک وقت اخلاص اولیاء خدا و پیامبر(ص) خدا و ائمه معصومین(ع) را می‌خواهیم ببینیم، آن عالی‌ترین مرتبه اخلاص که عبادت و اعمالشان برای ترس از عذاب و شوق تمتع از نعمت‌های بهشت انجام نمی‌دهند، آنها هر کاری که می‌کنند به خاطر خدا انجام می‌دهند، زیرا فانی در خداوند هستند. اما اگر کسی فرضاً عملش را برای ترس از عذاب خدا انجام داد، این هم اخلاص است، منتهی مراتب پایین اخلاص.

حال می‌گوییم اگر کسی عملش را خالصانه انجام دهد ولو در حد پایین‌ترین مرتبه این حتی در دنیا نیز باعث نجات می‌شود، این چیزی است که خداوند تبارک و تعالی فرموده و اثری است که او برای عمل خالصانه قرار داده است ضمن اینکه در برزخ و قیامت نیز آثار خاص خود را دارد. کسی که کاری را با اخلاص انجام دهد، خداوند متعال او را حفظ می‌کند. در برخی روایات داریم که اعمال خالص مثل مزرع‌های در مکان بلند است که از خطر سیل محفوظ است، این عمل هیچ وقت از بین نمی‌رود، هر کاری که انسان در این دنیا انجام می‌دهد، اگر خالصانه و لوجه الله باشد، این اعمال و عاملش کأنه در یک منطقه امن قرار می‌گیرند، به همان اندازه، نه اینکه کلاً با یک عمل خالص اینچنین باشد، که از تعارض‌ها و سیل‌ها و نابود شدن‌ها او را حفظ می‌کند، در آیه قرآن نیز این اثر به نوعی اشاره شده است، «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱

کسی که تسلیم محض خداوند شود هرگز از چیزی نمی‌ترسد و هرگز دچار ترس و اندوه نمی‌شود. «من اسلم وجهه لله و هو محسن» کسی که اینطور تسلیم محض خداوند تبارک و تعالی شود اساساً گرفتار ترس و اندوه نمی‌شود، چه نجاتی بالاتر از این، آرامش در این دنیا بالاترین نجات‌ها و بالاترین راحتی‌ها است، همه به دنبال این هستند، دنبال آرامش هستند، دنبال پرهیز از تلاطمات و نگرانی‌ها هستند. ریشه افسردگی‌ها ترس و اندوه است، ترس نسبت به آینده و اندوه نسبت به گذشته، اینکه چیزهایی که داشته را از دست بدهد و چیزهایی را که می‌خواهد به دست نیاورد. همه همین است، اگر شما تمام ترس و اندوه‌ها را بسنجید در همین امور خلاصه می‌شود. خداوند می‌فرماید: کسی خودش را تسلیم خدا می‌کند نه ترس دارد و خوف، نه حزن دارد نه خوف و این در پرتو اخلاص حاصل می‌شود و اینکه انسان کارش را برای خدا انجام دهد، اگر این باشد این سنت الهی است، این سنت الهی است که خوف و حزن به دل مخلص راه پیدا نمی‌کند، اگر کسی همه کارهایش برای خدا باشد خوف و حزن در دنیا ندارد. بلکه یک حزن و خوفی از فراق و از اینکه به وصال محبوب نرسد برای او می‌باشد، پیامبر نیز در مقابل خداوند متعال خائف بود؛ این همه گریه و انابه‌ها و تضرع‌ها برای چه بود؟ اما در عین حال در این دنیا «لاخوف علیهم، لا هم یحزنون».

^۱ بقره، آیه ۱۱۲.

اخلاص آثار زیادی دارد، آن چیزی که در این جلسه به عنوان یکی از آثار مهم اخلاص با استناد به این روایت می‌خواهم گوشزد کنم، این است که اخلاص باعث نجات و رهایی انسان می‌شود، فی‌الخلاص یكون الخلاص، این فرمایش حضرت علی(ع) است که خدا انسان را حفظ می‌کند، خدا انسان را از تعرضات مصون می‌دارد و آرامش به او می‌دهد، بالاترین رهایی و خلاص این است، خلاص از خوف و حزن، اینها کم چیزی نیست.

خدا انشاء الله به ما توفیق اخلاص عمل عنایت بفرماید.

«والحمد لله رب العالمین»